

یک کتاب ناشناخته نثر کهن فارسی

بحر المعانی و صفو الامانی

- ۲ -

برای تعیین زمان تألیف یا ترجمه فارسی آن باید به متن فارسی و سبک و انشا و خصائص لغوی و گرامری آن توجه کرد ، که نثری کهن و جالب توجه است ، و اینک آنچه بعد از یک مطالعه اجمالی فراهم آمده آورده می شود :

آغاز متن فارسی

(مطابق املاء اصل نسخه)

(ورق ۲۳ ب)

بر رسیدند مر حکیمی را که صدق ایمان چیست ؟ گفت : امن نان ، ترک عصیان ، موافقت ما رحمن . (۱)

حکیمی گفت : هر که بذو جهان سلامت یافت چهارچیز یافت امن مؤنت ، بسند قسمت ، خوف فرقت ، دیدار منت .

حکیمی گفت : خلق را سه دیدار بیاید ، تا همه کرامت‌ها را شایان کردند :

دیدار عیب دنیا ، و این زاهدانراست . (۲)

و دیدار عیب طاعت ، و این عابدانراست ، (۳)

و دیدار عیب تن ، و این عارفانراست .

بینامیر گفت علیه السلام : شب معراج بار خدای عزوجل مرا گفت : یا محمد ! هر که را دوست گیرم ، فاوی (۴) سه کار بکنم : یا دستش تهی کنم . یا دلش (۵) غمکین کنم ، یا تنش بیمار کنم .

بخبر اندر چنین است : روزی مردی بزیدار یحیی بن معاد آمد گفت : چگونه ؟ (۶)

یحیی گفت : یا برادر (۷) خدای را عزوجل دوست گرفتم ، دوستی خلقم فرسرامد . (۸)

- ۱- شاید : ماورحمن . ۲- در مخطوطه اصل و او سر جمل فتحه ، و او بیانی بین آن یک نقطه فوقانی دارد ، و این واویست که صوت نزدیک به (ف) داشت ، که گاهی بالای (ف) سه نقطه هم می نوشتند . ۳- کذا ، به ذال منقوط . ۴- فاوی = باوی . و این در تفسیر و طبقات خواجه عبدالله انصاری فراوانست . ۵- کذا ، به کسره لام .
- ۶- چگونه = چگونه . در بین دائره یا دو نقطه دارد ، که صوت آن را از یاهای دیگر منحن می سازد . ۷- کذا ، به فتحة با ، که اکنون در هرات هم چنین تلفظ کنند .
- ۸- فرسرامد = برسرآمد . تبدیل ب به ف در لهجه های خراسانی قدیم فراوانست .

کتابش را محدث (۱) گرفتم ، لهو او (۲) فضولم فرسرامد .
 ان جهان را قرارگاه خویش دیدم ، طلب دنیا (۳) فرسرامد .
 جنگ عداوت فادیو (۴) نهادم ، دشمنایکی (۵) خلقم فرسرامد .
 یقین او (۶) توکل بیشه خویش گرفتم ، کسب کروم (۷) فرسرامد .
 مردی مرشقیق را کفت : یا بوعلی ! جوامردی (۸) جیست ؟ کفت بنج چیز :
 سخاوت بدل ، او بدست ، و ان ابرهیم را بود .
 وفا بقول ، او زبان ، و ان اسمعیل را بود .
 حفاظت بتن خویش ، و ان یوسف را بود .
 زهد بدنیا ، و ان عیسی را بود .

نصیحت مرخلاق را ، و این محمد مصطفی را بود علیهم السلام .
 حکیمی کفت : بالله الذی لاله الا هو . کی خدای شناختن به حقیقت به مطیع وی
 بدید اید . او مطیع بوذن وی به دوست داشتن وی بدید اید . او دوست داشتن وی بلرزیدن
 از بیم فرقت وی بدید اید . او لرزیدن از بیم فرقت وی ، به ملازم بودن بر ذر (۹) وی
 بدید اید . او ملازم بودن بر ذر وی بیسند قضا بدید اید .
 بخبر اندر جنین است : هرک به کستاخی بیش رود ، فاوی (۱۰) خصومت کنند . هرکی بنیاز
 بیش رود ، فروی (۱۱) رحمت کنند . هرکی با معنی بیش رود ، فاوی کرامت کنند .

منصور بن عبدالعزیز کفت : خلق اند (۱۲) گروه اند :
 یک گروه دنیا بیند ، حرص افزایش اوفی هالی . (۱۳)
 ودیکر (۱۴) گروه خلق بیند . افزایش او نومیدی .
 سدیکر گروه تن بیند ، کبر افزایش او جباری .
 چهارم گروه طاعت بیند ، حجب افزایش او بر خورذاری .

بخبر اندر جنین است : کی سه قریشته است فر (۱۵) سه نام مزکت :

- ۱- محدث : به تشدید دال . ۲- کذا . او به فتحة اول بجای واو عاطفه در سرتا
 سر این کتابست ، و این او عاطف در پشتوزنده است . ۳- دنیا = دنیای من . میم
 متکلم مفرد اضافی . ۴- فادیو = بادبو . از همان مقوله ابدال ب به ف .
- ۵- کذا بمعنی دشمنی و عداوت ، که در متون قدیم دشمنانکی و دشمنادکی هم آمده درک :
 فضایل بلخ طبع حبیبی ص ۵۸) ۶- او = واو عاطف . ۷- کذا در اصل ؟
- ۸- جوامردی = جوامردی = فتوت ، ۹- کذا به ذال منقوط بجای در .
- ۱۰- فاوی = باوی . ۱۱- فروی = بروی . ۱۲- اند . چند ، عدد مبهم = بضع .
- ۱۳- فی هالی : بالای ه یک نقطه دارد ظاهراً = بی حالی . ۱۴- این کلمه با واو منقوط
 در تمام کتاب مکرر است . و شکل دیگر آن ددیکر هیچ به نظر نمی آید و معلومست که واو
 را نزدیک به مخرج (ف) لیبی ادا می کردند ، و به جای ددیکر = ددیکر پهلوی این شکل کلمه

یکی فرنام مزکت (۱) مکه . و دیگر فرنام مزکت مدینه . و سدیگر فرنام مزکت بیت المقدس . انکی (۲) فرنام فرکت مکه است بانگ می کند: هرکی (۳) هرکی فریض های بار خدای عزوجل تمام نکزارد ، از رحمت وی نصیب نیابد .
وانکی فرنام مزکت مدینه است بانگ می کند : هرکی سنت های رسول علیه السلام تمام نکزارد ، از شفاعت وی نصیب نیابد .

وانکی فرنام مزکت بیت المقدس است بانگ می کند : هرکی حرام خورد ، او (۴) حرام بوشد ، روحرام دارد ، بارخدای عزوجل دعای وی مستجاب نکند .

امثله تبدیل ب به ف :

اگرچی فاشوی از کناه بنی گناهی (ورق ۱۷۶) که شکل مروج کنونی جمله اینست :
اگرچه فاشوی از کناه به بی گناهی . در اصل بالای دائره یاه کلمات شوی و بنی دو نقطه دارد ، که علامت تلفظ یای صریح معروف است .
مثال دیگر :

حاتم گفت : هرکی فازنان نشیند شهوتش افزایشد وهرکی فاغلامان نشیند غمش افزایشد .
و هرکی فازاهدان نشیند ، نیک مردیش افزایشد (ورق ۱۹۵ الف)

فراشت = فرامش :

حکیمی گفت : تن درستی مرگ را فراشت کند و حرص اپثار را فراشت کند (ورق ۱۹۰ الف)

حکیمی گفت : هلاک خلق از سه چیز آمد : یکی بعیب خلق مشغول شدند ، او عیب خویش فراشت کردند (ورق ۱۹۱)

او برسر جمل معطوفه :

اسما بنت ابوبکر گفت : هرکی روشن کند تاریکی مزکت را بروشنایی (۵) جراغ خویش ، حرام کند بارخدای عزوجل بروی زافر (۶) آتش ، او بدهد مر او را بهر شیبی شارستانی اندر بهشت . او بدهد مروی را ثواب بهر شیبی ، ثواب بینامبر علیه السلام . (ورق ۲۵۳) ، برخصائص مذکوره که در املا و انشاء کتاب مشهود است ، املائی قدیم کلمات دیگر نیز در سرتاسر کتاب محفوظ مانده مانند : سخون ، دوزخ ، طلخی ، فریشته ، بجشک و غیره . (۷)

هم رواج داشت . پس و دیگر و ددیگر دو کلمه مستقل باشند .

در نسخ خطی قدیم هم هر دو شکل کلمه آمده و باید هر یکی را به جای خود استعمال کرد ، و گسائیکه از وجود یکی از کلمتین در تثبیت دیگری انکار کنند معیب نباشند .

۱۵ - فر = بر مکرراً در این جمله ها آمده است .

۱- مزکت = مزکت : مسجد . ۲- انکی = آنکه . ۳- هرکی = هر که .

۴- او = واو عاطف . ۵- یای آخر روشنایی دو نقطه بالای دائره دارد .

۶- این کلمه در اصل خوب روشن و خوانا نیست ؟ ۷- سخن ، دوزخ ، تلخی ، فرشته ، پزشک .

نمونه اشعار

در قسمت های فارسی اخیر کتاب برخی اشعار و منظومات دري نیز منقولست که بدون ذکر نام ناظم ، همان چهره قدیم دارد ، و آوردن نمونه آن بی فائده نیست.

قال القائل :

ایزد بفضل خویش دل ته سبید (۱) کرد جرمت سپاه کرد همه باک (۲) کار تو
با دشمنان دینت ببینم ترا بصلح با دوستان دینت همه کارزار تو
(ورق ۱۶۱ الف)

املاى ته بجای تو ضمیر اضافی مفرد مخاطب ، گاهی درین کتاب دیده می شود ، که در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری نیز آمده است ، و این ضمیر مفرد اکنون در پشتو زنده است. (۳)

قال القائل :

یا این جهان از آفت تو نیست ایمنی هر چند همنشین منی دشمن من ای (۴)
ماری بفعل وز راه (۵) کفتار مردمی خاری بطیغ وز راه دیدار سوسنی
من معدن هوای توم (۶) تاهو ابرد (۷) تومعدن بالای منی ، تا تو معدن ای
بسیج کار مړک را تبرا کن از کناه تاکی کناه کنی کهمی (۸) دین تباہ کنی
(ورق ۱۰۹)

قال القائل :

ما همی ویران شویم او (۹) خانه آباذان کنیم
نیک را بد دانیم او کار مردم نادان کنیم
این جهانی تن برنج ، او مردمان از ما برنج
آن جهانی جان برنج ، او بدهمی با جان کنیم
روز و شب بغیت (۱۰) کنیم ، عیب هرکس بشمریم
عیب خود بنهان کنیم ، او خود بتر زیشان کنیم
کر کناه ما بزرک او رحمت یزدان بزرک
دل برین بنهیم ، او کار بفرمان کنیم (۱)
(ورق ۱۱۰ الف)

-
- ۱- سبید = سبید ۲- باک = پاک ۳- برای تشریح این مطلب رک :
طبقات الصوفیه ۶۰۸ طبع حبیبی در کابل ۱۳۴۱ ش . ۴- در تمام کلمات ایمنی و من
ای و مردمی و سوسنی و معدن ای پای آخر دو نقطه بالای دایره دارد . ۵- در مصراع
اول و دوم کلمه راه چنین با الف نوشته شده که برای وزن بیت ره مخفف خوانده می شود .
۶- توم = توام . ۷- برد = پرد . ۸- کهمی = که همی . ۹- نظیر
استعمال مکرر او عاطف در نظم ، که در نثر امثله آن گذشت . ۱۰- بغیت : به ضم
یا کسره اول ، عسیان و برگشتن از حق (المنجد) .

قال القائل :

راه کم کرده سر کشته فرکشت ز راه
فرکناه جیره جیره شده فر کرد کناه (۱)
ای تباه کرده همه عمر گرامی او عزیز
خوار کشت انکی همه عمر گرامی اش تباه (۲)
روی از الله بگردانی بیداد کنی
تیز بیداد مکن فر تنت (۳) الله الله
(ورق ۱۷۶ الف)

قال القائل :

روزی بود کمی من بذر (۴) دوست بگذرم
یا بگذرد زوال (۵) غم هجر فرسرم (۶)
یا بنکرد خسته دل من لقای دوست
یا من دهی بدوست دهی وار بنکرم (۷)

قال القائل :

دوستی را انکاهی (۸) یکتا شوی
کز علاقتها تو نایبدا (۹) شوی (۱۰)
گر بخواهی تا بدو گویی و روی
انکاهی گویی کنا گویا شوی (۱۱)
ور بخواهی دید بدل (۱۲) دوست را
انکاهی (۱۳) بینی کی ناپینا شوی
ور بخواهی زنده کردی (۱۴) تا ابد
زنده کردی کر کنون میرا (۱۵) شوی
(ورق ۱۷۶ ب)

دوستی گفتار (۱۶) داری راستی گفتار نه

چشم سر فیدار (۱۷) داری چشم دل فیدار نه
صحبت مختار خواهی سنت مختار نه

از خرد فیزار (۱۸) کشتی وز هوا فیزار نه

(ورق ۱۷۷)

۱- ره کم کرده سر کشته بر گشت ز راه
۲- ای تبه کرده همه عمر گرامی و عزیز
۳- کذا به کسره نون = بر تنت .
۴- بذر = به در .
۵- زوال: بر گشتن
از حالی بحالی (منتخب) .
۶- فرسرم = بر سرم .
۷- بنکرم = بنگرم .
۸- انکاهی = آنکهی .
۹- نایبدا = ناپیدا .
۱۰- یاهای آخر شوی دونقطه
بالای دائره دارد.

۱۱- کز بخواهی تا بدو گویی و ذوی
۱۲- کذا . شاید بذل باشد .
۱۳- انکاهی = آنکهی .
۱۴- کردی = کردی .
۱۵- اصل : میزا ؛ ولی میرا از ماده مردن ، میرنده باشد .
۱۶- گفتار = گفتار .
۱۷- چشم سر فیدار = چشم سر بیدار .
۱۸- فیزار کشتی = بیراز کشتی .

قال القائل :

- اگر پارسا شوی بذر پادشا شوی (۱)
 وربی وفا بوی بطریق جفا روی (۲)
 فضل خدای خویش نه بینی او ننکری (۳)
 ذکر خدای خویش نخواهی او نشنوی
 فاییش (۴) تو حجاب تو آمد هوای ته (۵)
 دانم کی نکروی او نخواهی کی بکروی (۷)
 (ورق ۲۱۲)

ناگفته نماند که این نسخه تا ورق ۳۶۲ موجود و مضمون این ورق واپسین نا تمام عربیست:
 قال رسول الله ... من احب ان یزید الله فی رزقه فلیصل (ختم)

- ۱- گر پارسا شوی به در پادشا شوی . ۲- یاهای کلمات او اخر اییات، بالای
 دائره دو نقطه دارد . ۳- نه بینی و ننکری . ۴- فاییش = با پیش یا به پیش .
 ۵- ته = تو - ضمیر مفرد اضافی مخاطب که نظیر دیگر آن در سابق گذشت .
 ۶- دانم که نکروی و نخواهی که بکروی .

سید مجتبی کیوان - اصفهان

مقالات فروغی

در « مقالات فروغی » لطف و ذوق
 باد بر جان فروغی صد درود
 در سیاست ، در فضیلت ، در ادب
 آن مقالات ها مرا دل شاد کرد
 آورد خواننده را در وجد و شوق
 کاو به واقع فیلسوف شرق بود
 طرفه مردی بود و مردی بلعجب
 شکر آن گویم که از من یاد کرد
 هر چه آید در قلم زیبا بود
 دست اندر کار اگر یغما بود

جبر یا اختیار

مبحث جذاب و جبر و اختیار ،
 و اندران دانشوران از دیر باز
 گفته اند افسانه ها دور و دراز
 اصل در تشریح و در تکوین بود
 گرچه آن افسانه ها شیرین بود
 با کمال شوق کردم اختیار
 من همین دانم که رنج عشق یار
 فارغم لیک از بخود پرداختن
 گرچه ام مجبور در سر باختن